

هیئت هفتگی شهدای گمنام/تاریخ تحلیلی اسلام-۲

پناهیان: مخالفت امروز بعضی‌ها با ولایت به همان دلیلی است که در صدر اسلام با نبوت مخالفت

شد/ علت مخالفت با نبوت و ولایت در نامه امیرالمؤمنین (ع) به معاویه

پناهیان: وقتی در خلوت از ابوجهل می‌پرسند: آیا شما می‌گویید که محمد پیامبر خدا نیست و دروغ می‌گوید؟ ابوجهل در پاسخ می‌گوید: «محمد فرزند عبدالله که دروغ نمی‌گوید! محمد راستگو است اما اگر منصب‌های پرچم و پرده‌داری و سقایت حاج و رهبری دار الندوه و نبوت در دست «بنی‌قُصی» باشد، دیگر برای سایر طایفه‌ها چه می‌ماند؟!» امیرالمؤمنین نیز تاریخ نزاع حق و باطل؛ از ابلیس تا قابیل و از مخالفین انبیاء الهی تا معاویه را در نامه‌ای به معاویه اینگونه تحلیل کردند: «ای معاویه، جنس مخالفت تو با من، از جنس مخالفتی است که با پیامبر (ص) شد، و از جنس مخالفت با نوح و هود و همه انبیاء الهی است و از جنس مخالفت و دشمنی ابلیس با آدم و دشمنی قابیل با هابیل است که از جنس حسادت بود؛ ای معاویه تو به ما حسودی می‌کنی...» همین الان هم مهمترین عامل ولایت‌گریزی و ولایت‌ستیزی چیزی از جنس حسادت است. تأمل کنید و ببینید که میان بارِ روانی پذیرفتن یا نپذیرفتن یک نظام دموکراتیک در مقایسه با پذیرفتن یک نظام ولایی چه تفاوتی وجود دارد؟ با اینکه در یک نظام ولایی بهتر از نظام دموکراتیک مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و بر حاکمیت مؤثرترند، چرا بارِ روانی نظام ولایی برای بعضی‌ها که ادعای مردم‌گرایی هم دارند سنگین‌تر است؟

موضوع سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین پناهیان، در جلسات هفتگی هیئت شهدای گمنام که شهبای جمعه در حسینیه قهرودیه‌ها واقع در خیابان فرهنگ برگزار می‌شود، تاریخ تحلیلی اسلام است. در ادامه گزیده‌ای از مباحث مطرح شده در **دومین جلسه** را می‌خوانید:

زمینه اجتماعی بعثت پیامبر (ص) / در دوره جاهلیت قبل از اسلام برخی خوبی‌ها زمینه پذیرش و پیدایش

دین اسلام شد

- مباحث تاریخ اسلام را از مقاطع مختلفی می‌توان آغاز کرد، اما شاید اولین بحثی که در مواجهه با تاریخ اسلام خوب است به آن دقت کنیم، زمینه اجتماعی بعثت پیامبر (ص) است. در جلسه قبل در اینباره گفتگو کردیم که گاهی اوقات درباره دوران جاهلیت مبالغه می‌شود و از آن دوران یک تصویر کاملاً سیاه ارائه می‌کنند، درحالی که این‌طور نبوده است.
- در دوران جاهلیت قبل از اسلام برخی از خوبی‌های برجسته وجود داشته است که همین خوبی‌ها زمینه پیدایش و پذیرش دین مبین اسلام شد. اگر انسان بخواهد یک سخن حقی را به کسی یا به قومی بگوید و انتظار قبول و پذیرش این سخن را داشته باشد، ابتدا باید ببیند زمینه قبلی او در پذیرش حقایق چگونه است، و اساساً چه چیزهایی را قبول دارد و به چه چیزهایی معتقد است. این روش در قرآن هم به تعبیری آمده است. آنجا که پیامبر (ص) به اهل کتاب می‌فرماید: بیایید به آن وجه مشترکی که هر دو قبول داریم مراجعه کنیم: « قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً » (آل عمران/۶۴). یعنی برای دعوت، به خوبی‌ها و حقایقی که اهل کتاب قبول دارند، تکیه می‌شود.
- بنابراین وقتی پیامبر اکرم (ص) می‌خواهد یک دین با عظمتی را بیاورد، معقول نیست که این دین را در میان یک قوم جاهل مطلق و عقب‌افتاده‌تر از دیگران بیاورد که مجبور باشد از ابتدا همه چیز را از صفر شروع کند، بلکه باید این دین با عظمت را در جایی عرضه کرد که زمینه پذیرش آن وجود داشته باشد و بلکه نسبت به انتخابهای دیگر، بهترین زمینه پذیرش و رشد را داشته باشد. ولی متأسفانه بعضی‌ها تصویری از آن بستر و زمینه اجتماعی جاهلی ارائه می‌دهند که در آن مطلقاً امتیازی وجود نداشته است.

عرب جاهلی در کنار همه بدی‌ها، خوبی‌هایی غیرقابل اغماضی هم داشت/ جوانمردی عرب جاهلی در برخورد با زنان در کلام امیرالمؤمنین(ع)

- به عنوان مثال یک از ویژگی‌هایی که آن قوم قبل از اسلام داشتند این بود که اهل عبادت بودند و برای خانه کعبه حرمت قایل بودند. (امام صادق(ع): كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُعْظَمُونَ الْحَرَمَ وَ لَا يُسْمُونَ بِهِ وَ يَسْتَجِلُّونَ حُرْمَةَ اللَّهِ فِيهِ وَ لَا يَعْرِضُونَ لِمَنْ كَانَ فِيهِ وَ لَا يَجْرَحُونَ فِيهِ دَابَّةً؛ کافی/ ۴۵۰/۷ و امام صادق(ع): إِنَّ أَهْلَ الْجَاهِلِيَّةِ ضَيَعُوا كُلَّ شَيْءٍ مِنْ دِينِ إِبْرَاهِيمَ عِلا النَّخْتَانِ وَ التَّزْوِيجِ وَ الْحَجِّ فَإِنَّهُمْ تَمَسَّكُوا بِهَا وَ لَمْ يُضَيِعُوهَا؛ علل الشرایع/ ۴۱۴/۲) اهل عهد و پیمان بودند و برای پیمان خودشان ارزش قایل بودند («اعراب زمان جاهلی و به خصوص فرزندان عدنان، طبعاً سخی و مهمان‌نواز بودند، کمتر به امانت خیانت می‌کردند، پیمان‌شکنی را گناه غیر قابل بخششی می‌دانستند» فروغ ابدیت، ص ۳۲) و احکامی را در زندگی فردی و اجتماعی‌شان رعایت می‌کردند که بعد از اسلام هم، قرآن کریم برخی از آن احکام را جاری دانست. البته رفتارهای خلافی هم داشته‌اند. ولی آن قوم خوبی‌هایی داشتند که غیرقابل اغماض است و این خوبی‌ها شهر مکه را به مذهبی‌ترین شهر جهان در آن دوران تبدیل کرده بود.
- درست است که عرب‌های دوره جاهلیت بدی‌هایی نیز داشته‌اند ولی درباره بدی‌های آنها نباید مبالغه کرد. مثلاً برخی از گروه‌ها بوده‌اند که زنده به گور دختران در میان آنها رسم شده بود، ولی در عین حال این مقدار مردانگی و جوانمردی در میان اعراب بود که امیرالمؤمنین(ع) می‌فرماید: «اگر در جاهلیت یک مرد، زنی را با سنگ یا چوبدستی می‌زد او و فرزندانش را -نسل اندر نسل- به این عمل سرزنش می‌کردند؛ وَ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيَعْبِرُ بِهَا وَ عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ» (نهج البلاغه/ نامه ۱۴) مثلاً اگر می‌خواستند او را سرزنش کنند می‌گفتند: «تو کسی هستی که پدرت بر روی زنان دست بلند می‌کرد... پس این طور نبوده که کلاً نسبت به زن، جنایتکار تمام عیار باشی. در مورد شهوات نیز اغلب قوانین ازدواج که از شریعت‌های الهی باقی مانده بود را محترم می‌شمردند و ازدواج با محارم را حرام می‌دانسته‌اند. (علل الشرایع/ ۴۱۴/۲ و احتجاج طبرسی/ ج ۲، ص ۳۴۶)

امام صادق(ع): عرب در جاهلیت همیشه به دین حنیف نزدیکتر بوده

- از امام صادق(ع) پرسیدند که آیا مجوس‌ها به دین خدا نزدیک‌تر بودند یا عرب‌هایی که رسول خدا(ص) در میان آنها مبعوث شدند؟ حضرت فرمودند: «عرب جاهلی به دین حنیف نزدیک‌تر بوده است. بعد نمونه‌هایی از احکام دینی را بیان می‌کنند که از انبیاء گذشته بین آنها باقی مانده بود و رعایت می‌کردند، در حالی که مجوس خلاف آن را انجام می‌دادند؛ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الْمَجُوسِ كَأَنَّهُمْ أَقْرَبَ إِلَى الصَّوَابِ فِي دَهْرِهِمْ أَمْ الْعَرَبُ؟ قَالَ الْعَرَبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ كَانَتْ أَقْرَبَ إِلَى الدِّينِ الْحَنِيفِيِّ مِنَ الْمَجُوسِ...» (احتجاج طبرسی/ ج ۲/ ص ۳۴۶) مثلاً عرب‌های جاهلی کتابهای حضرت موسی و عیسی(ع) -یعنی تورات و انجیل- را قبول داشتند و به حقانیت آنها اعتراف می‌کردند.
- امام صادق(ع) در کلام دیگری می‌فرماید: «همیشه عرب از آن دین حنیف یک چیزی را با خود داشته است. مثلاً صلوة رحم داشتند و به مهمان احترام می‌گذاشتند، و حج خانه خدا بجا می‌آوردند و از مال یتیم پرهیز می‌کردند و از برخی از حرام‌ها به جهت اعتقاد به مکافات در دنیایی پرهیز می‌کردند...؛ إِنَّ الْعَرَبَ لَمْ يَزَالُوا عَلَى شَيْءٍ مِنَ الْحَنِيفِيَّةِ يَصِلُونَ الرَّحِمَ وَ يَقْرُونَ الضَّيْفَ وَ يَحْجُونَ الْبَيْتَ وَ يَقُولُونَ أَتَقُوا مَالَ الْيَتِيمِ فَإِنَّ مَالَ الْيَتِيمِ عِقَالٌ وَ يَكْفُونَ عَنْ أَشْيَاءٍ مِنَ الْمَحَارِمِ مَخَافَةَ الْعُقُوبَةِ وَ كَانُوا لَا يُمَلِّي لَهُمْ إِذَا أَتَتْهُمُ الْوَأْدُ» (کافی/ ج ۴/ ص ۲۱۲)
- آنها با کلمه «الله» آشنا بودند و حتی به آن قسم می‌خوردند. آن قدر خانه کعبه و حرم (محدوده اطراف کعبه) را محترم می‌دانستند که «پوست درختان داخل حرم را می‌کنند و در گردن شتران آویزان می‌کردند، و دیگر این شتر به هر کجا می‌رفت کسی جرأت

نمی‌کرد چیزی از بار شتر را بدزدند؛ وَ كَانُوا يَأْخُذُونَ مِنْ لِحَاءِ شَجَرِ الْحَرَمِ فَيَعْلُقُونَهُ فِي أَعْنَاقِ الْإِبِلِ فَلَا يَجْتَرِي أَحَدٌ أَنْ يَأْخُذَ مِنْ تَلْكَ الْإِبِلِ حَيْثُ مَا ذَهَبَتْ» (همان منبع) حتی کسی هم جرأت نمی‌کرد پوست درخت دیگری غیر از درختان بیت الله الحرام را بر گردن شترش آویزان کند، و هر کس این کار را می‌کرد، مجازات می‌شد (وَ لَا يَجْتَرِي أَحَدٌ أَنْ يُعْلَقَ مِنْ غَيْرِ لِحَاءِ شَجَرِ الْحَرَمِ، أَيُّهُمْ فَعَلَ ذَلِكَ عُوقِبَ؛ همان منبع) یعنی مقدسات در بین آنها حساب و کتاب داشت و این‌طور نبود که هر شیئی بی‌دلیل، برایشان مقدس شود.

- حتی از برخی سنت‌های غلطشان معلوم می‌شود که اصل معاد را قبول داشتند. (اگر مرد بزرگی فوت می‌کرد، شتری را در کنار قبرش در میان گودالی حبس می‌کردند و آب و علف به آن نمی‌دادند که بمیرد تا متوفی روز رستاخیز بر آن سوار شود و پیاده محشور نگردد؛ فروغ ابدیت، ص ۵۵)
- مقصود این نیست که با ذکر این خوبی‌ها از اعراب جاهلی تقدیر کنیم، بالاخره «هر که بامش بیش برفش بیشتر» یعنی اگر کسانی زمینه‌های خوبی داشته باشند طبیعتاً مسئولیت آنها هم بالاتر می‌رود و در صورت کفر ورزیدن، بیشتر مجازات می‌شوند. ولی می‌خواهیم بگوییم پیامبر (ص) در میان قوم بدی که هیچ خوبی و فضیلتی نداشته، مبعوث نشدند، بلکه در جایی که محل ادیان الهی بوده و بسیاری از سنت‌های انبیاء الهی در میان آن قوم باقی مانده بود، مبعوث شدند.

پس منظور از جاهلیت عرب چیست؟

- اما ممکن است این سوال پیش بیاید که با توجه به این توضیحات وقتی می‌گوییم دوران جاهلیت، منظور چیست؟ در اینجا باید به چند نکته توجه کرد. اولاً ذکر خوبی‌های عرب قبل از اسلام، هرگز به معنای نفی نقاط منفی آن دوره نیست.
- ثانیاً وقتی می‌گوییم دوران جاهلیت، در مقایسه با دوران پس از اسلام دوران جاهلیت می‌گوییم؛ نه در مقایسه با نقاط دیگر دنیا در آن زمان. زیرا همانطور که گزارش‌های تاریخی و گزارش‌های ائمه معصومین گواهی می‌دهد چه بسا عرب قبل از اسلام، از جهت اوصاف انسانی و الهی از تمام اقوام و مناطق دیگر جهان در وضعیت بهتری قرار داشته‌اند.
- ثالثاً تراز و انتظار و استاندارد مورد نظر اسلام برای وضعیت یک جامعه، یک استاندارد سطح بالا است و لذا وقتی وضع عرب قبل از اسلام با این وضع مقایسه شود، دوران جاهلیت نام می‌گیرد. به عنوان چند نمونه از سطح استاندارد اسلام و اینکه چه چیزی را جاهلیت می‌داند، کافی است توجه کنیم به روایت معروف نبوی که جاهلیت را در چه جمله‌ای به کار می‌برد: «هر که بمیرد و امام خود را نشناخته باشد به مرگ جاهلی مرده است؛ مَنْ مَاتَ لَا يَعْرِفُ إِمَامَهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً» (کافی/۱/۳۷۷) و یا آنجا که فرمودند: «هر کس در دلش به اندازه دانه خردلی عصبیت باشد، خداوند در روز قیامت او را با اعراب جاهلیت برانگیزد؛ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حَبَّةٌ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ عَصَبِيَّةٍ بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ أَعْرَابِ الْجَاهِلِيَّةِ» (کافی/۲/۳۰۸) و یا فرمایش امیرالمؤمنین (ع): «کوچکترین شما باید به بزرگتران اقتدا کنند، و بزرگترهای شما باید به کوچکترها مهربان باشند. همچون ستمکاران دوره جاهلیت نباشید که نه دنبال فهم دین بودند، و نه برای شناخت خداوند تعقل می‌کردند؛ لَيْتَأَسَّ صَغِيرُكُمْ بِكَبِيرِكُمْ وَ لِيَرَأَفَ كَبِيرُكُمْ بِصَغِيرِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا كَجَفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ وَ لَا عَنِ اللَّهِ يَعْلَمُونَ»

زادگاه اسلام در میان یک قوم حرّ و آزاد بود

- نکته قابل توجه دیگر درباره یکی از خوبی‌های عرب‌های جاهلی وجود دارد که حتی مستشرقین و مورخین غربی هم آن را گفته‌اند و آن اینکه: قبل از اسلام، وقتی رومیان می‌خواستند به عربستان حمله کنند، نمایندگان عرب‌ها رفتند و به رومیان گفتند: شما به

طمع چه چیزی می‌خواهید به ما حمله کنید؟ سرزمین ما یک سرزمین بی آب و علف است و محصولات کشاورزی چندانی ندارد. و اگر می‌خواهید ما را به بردگی بکشید، ما عرب‌ها تا به حال زیر سلطه هیچ حاکمی نرفته‌ایم و باز هم نخواهیم رفت و بردگان ما هم برای شما بردگی نخواهند کرد چون ما تا به حال آزاد بوده‌ایم و آزاده زندگی کرده‌ایم.

- حتی کسانی که دربارهٔ بدی‌های عرب‌های جاهلی اغراق کرده‌اند، لاقلاً به این خوبی آنها اعتراف کرده‌اند که آنها آدم‌های «حرّ و آزاده» ای بوده‌اند و برده نمی‌شدند و به لحاظ روحی آدم‌های مستقلی بوده‌اند. «زندگی شهرنشینی را تحقیر می‌کرد، زیرا نتیجهٔ اطاعت از مقررات و مقتضیات تجارت بود. صحرا را دوست داشت، که در آنجا از آزادی کامل بهره رو بود.» ویل دورانت، عصر ایمان، کتاب دوم (تمدن اسلامی)، فصل هشتم (محمد ص) و نیز «آزادی را بی‌نهایت دوست داشتند، لذا از هر چیزی که آزادیشان را محدود می‌کرد، متنفر بودند.» فروغ ابدیت، ص ۴۸ به نقل از منابع تاریخی)
- جالب است که امروز غربی‌ها برای مسلمانان از آزادی سخن می‌گویند! درحالی که اصلاً زادگاه اسلام در میان یک قوم حرّ و آزاد بوده است. آیا بین بندگی خدا و این حرّیت که هر دو در آن منطقه بیشتر یافت می‌شده رابطه‌ای وجود دارد؟ بله، یقیناً بین این دو رابطه‌ای وجود دارد.

چرا دین اسلام در میان یک قوم آزاد شکل گرفت؟

- چرا دین اسلام باید در میان یک قوم آزاد شکل بگیرد؟ شاید یکی از فوایدش این باشد که اصلاً لازمهٔ پذیرفتن یک دین، آزاد بودن از بندگی سلاطین و فراعنه است. چون سلاطین و فراعنه اجازه نخواهند داد که انسان‌ها به راحتی این دین را بپذیرند.
- فایدهٔ دیگر این موضوع که زادگاه اسلام در میان یک قوم آزاد بوده، این است که اگر رسول خدا(ص) در ایران یا روم مبعوث می‌شد یا مثل حضرت موسی(ع) در امپراطوری فراعنهٔ مصر مبعوث می‌شد، از همان ابتدای بعثت درگیر یک مسألهٔ کلان سیاسی و قدرت می‌شد که در آن میان، فرصت بروز و ظهور پیدا نمی‌کرد. چون نمی‌شد در آن مناسباتی که یک سلطان جائر در حدّ امپراطور وجود داشت، مسئولیت آخرین پیغمبر را انجام داد؛ یعنی عملیات پیغمبری با خیلی از آن مناسبات تحت الشعاع قرار می‌گرفت. جالب اینجاست که حضرت موسی(ع) نیز وقتی مبعوث شدند، قوم خود را برداشتند و از منطقهٔ زیر سلطهٔ فرعون فرار کردند.

مشکلات اصلی پیامبر(ص) از جنس مشکلاتی بود که بین هابیل و قابیل وجود داشت/درگیری‌های پیامبر،

اصلی‌ترین مسائل حیات بشر

- البته پیامبر(ص) در میان آن قوم آزاد هم مشکلاتی داشتند ولی مشکلات پیامبر(ص) از چه جنسی بودند؟ جنس مشکلات اصلی پیامبر(ص) از جنس مشکلاتی بود که بین هابیل و قابیل وجود داشت. خدا اراده کرده بود که آخرین پیامبر(ص) با مشکلی مواجه شود که شبیه مشکلات قابیل در نپذیرفتن فضیلت و برتری هابیل بود. اگر مشکلات پیامبر(ص) صورت دیگری پیدا می‌کرد، شاید برخی از حقایق، به خوبی توضیح داده نمی‌شد.
- این خیلی مهم است که بدانیم نسخهٔ جاودانه و جهانی دینی به نام «اسلام» در چه زمان و مکانی، و در میان چه مردمی و در چه موقعیتی نوشته و ارائه شده است. علی‌القاعده زمینهٔ پیدایش اسلام و بستری که بعثت پیامبر(ص) در آن رخ داده است، باید در جایی باشد و با مسائلی درگیر باشد که این مسائل اصلی‌ترین مسائل حیات بشر هستند. این نسخه باید جایی نوشته شده باشد و با واقعیت‌هایی از جانب دوست و دشمن مواجه شود که مورد نیاز اصلی حیات بشر تا روز قیامت باشد. لذا تاریخ اسلام از این جهت خیلی قابل تأمل است.

بسیاری از کسانی که با پیامبر(ص) مخالفت کردند، با دین و ایمان بیگانه نبودند / علت اصلی مخالفت با

پیامبر(ص)، مقام پرستی و پول پرستی نبود

- اگر مکه یک شهر مذهبی بود، پس چرا با پیامبر(ص) مشکل پیدا کردند؟ در واقع کسانی که با پیامبر(ص) مخالفت کردند کسانی نبودند که اساساً بی‌دین و ایمان باشند و منکر خدا و معاد بوده باشند و خیلی از خوبی‌ها را نشناسند و قبول نداشته باشند. (چه شیوخ مکه و اعراب که به فرموده قرآن خدا را خالق جهان می‌دانستند و به برخی از سنت‌های دینی عمل می‌کرد، و چه یهودیان مدینه که بنا به فرمایش قرآن منتظر آخرین پیامبر بودند) آیا این نشان نمی‌دهد که مشکل اصلی دین رفتار برخی از مذهبی‌ها یا مؤمنین هستند؟ این نشان می‌دهد که خُبث باطنی برخی از کسانی که مؤمن و متدین هستند چه مشکلاتی می‌تواند ایجاد کند. این طور نیست که وقتی کسی به ظاهر مؤمن یا مسلمان شد، او دیگر اصلاح شده است، نه! این تازه آغاز ماجراست.
- نکته دیگری که خیلی مهم است علت اختلافاتی است که مخالفین پیامبر(ص) با ایشان داشتند. یعنی جنس مخالفت آنها با پیامبر(ص) خیلی اهمیت دارد. این جنس مخالفت قابل تأمل است و دقیق‌ترین نقطه قابل تأمل، در تاریخ حیات بشر است. جنس مخالفت آنها با پیامبر(ص) جنس مخالفت یک آدم مقام پرست یا پول پرست نسبت به کسی که دارد مقام و پول را از او می‌گیرد نبود. چون آنها حتی حاضر بودند پیامبر(ص) را به ریاست خود قبول کنند و دستورات او را اجرا کنند و یا حاضر بودند به او ثروتی بدهند تا از همه آنها ثروتمندتر شود. یا حاضر بودند زیباترین دختران خود را به پیامبر(ص) بدهند. حتی مخالفت آنها به خاطر تنفر از عبادت هم نبود، چون آنها قبل از بعثت پیامبر(ص) هم عبادت می‌کردند و فقط شکل برخی از عبادت‌های آنها تغییر می‌کرد. اتفاقاً برخی از عبادت‌های آنها، بعد از اسلام کمی آسان‌تر هم شد.

ابوجهل راستگویی پیامبر(ص) را قبول داشت اما نمی‌توانست برتری معنوی او را بپذیرد

- پس چرا با پیامبر(ص) مخالفت می‌کردند؟ یکی از مؤثرترین شخصیت‌های مخالف پیامبر اکرم(ص) سخنی گفته است که بسیار جالب است. ابوجهل که یکی از شخصیت‌های برجسته قریش و شاید اولین شخصیت برجسته قریش در مخالفت با پیامبر گرامی اسلام(ص) بوده است، علت مخالفت خود را این طور بیان می‌کند: «ما و فرزندان قصی در بزرگی به تنازع برخاستیم، اطعام کردند، اطعام کردیم تا به نزدیک هم رسیدیم، گفتند: از ما پیامبری است، این را دیگر نفهمیدیم، به خدا سوگند هرگز تصدیقش نخواهیم کرد». (تنازعنا نحن و بنو عبد مناف الشرف أطعموا فأطعمنا، و حملوا فحملنا، و أعطوا فاعطينا، حتی إذا تجاثنا علی الركب و كنا کفرسی رهان قالوا: منا نبی یأتیه الوحی من السماء، فمتی ندرک هذہ؟ و اللہ لا نسمع به أبدا و لا نصدقه؛ تاریخ بیهقی ۲/۲۰۶ و سیره ابن هشام ۱/۳۱۶) و یا وقتی در خلوت از ابوجهل می‌پرسند: آیا شما می‌گویید که محمد پیامبر خدا نیست و دروغ می‌گوید؟ ابوجهل در پاسخ می‌گوید: «محمد فرزند عبدالله که دروغ نمی‌گوید! محمد راستگو است اما اگر منصب‌های پرچم و پرده‌داری و سقایت حاج و رهبری دار الندوه و نبوت در دست «بنی قُصَی» باشد، دیگر برای سایر طایفه‌ها چه می‌ماند؟!». (أن الأخنس بن شریق خلا بأبی جهل، فقال له: یا أبا الحکم، أخبرنی عن محمد صلی اللہ علیہ و آلہ، أصادق هو أم کاذب! فإنه لیس هاهنا من قریش أحد غیری و غیرک یسمع کلامنا، فقال له أبو جهل: ویحک! و اللہ إنَّ محمداً لصادق، و ما کذب محمد قط؛ و لكن إذا ذهب بنو قصی باللواء و الحجابة و السقایة و الندوة و النبوة، ما ذا یکون

لسائر قریش!؛ أمالی المرتضی، ج ۲، ص: ۲۶۵ و الشفا القاضی عیاض، ج ۱، ص ۲۷۰: أخرجه ابن اسحاق و البیهقی عن الزهري، و کذا ابن جریر عن السدی، و الطبرانی فی الأوسط)

- ابو جهل از یک تیره‌ای از عرب بوده که با «بنی قُصی» که تیرهٔ پیامبر(ص) بوده است از قدیم یک رقابتی داشته‌اند و خودش صادقانه به این مسأله تصریح می‌کند و می‌گوید: ما و بنی قُصی در طول تاریخ با هم رقابت داشته‌ایم و در این رقابت اینها همیشه از ما جلو بوده‌اند، مثلاً همیشه کلیددار خانهٔ کعبه بوده‌اند، مسئولیت آب دادن به حجاج، مسئولیت پرده‌داری خانهٔ کعبه، مسئولین شورای مشورتی، .. همیشه بنی قُصی به عهده داشتند، دیگر تحمل نداریم که نبوت هم به دست این قبیله باشد! چون همهٔ امتیازها دست بنی قُصی خواهد بود!

خداوند مبعث پیامبر(ص) را در جایی قرار داد که علت اصلی مخالفت با نبوت او، چیزی از جنس حسادت باشد/ساختن مجسمهٔ یزید با سر بریده به دست!

- اینجا است که می‌فهمیم مخالفت با پیامبر(ص) از نوع مخالفت و دشمنی قابیل با هابیل بوده است. یعنی خداوند مبعث پیامبر(ص) را در جایی قرار داده است که علت اصلی مخالفت با نبوت ختمی مرتبت، چیزی از جنس حسادت باشد. همان علتی که بین ابلیس و آدم بود، و همان علتی که بین قابیل و هابیل بود. این حسادت چه رازی در حیات بشر دارد؟ همان حسادتی که موجب می‌شود امروز بعضی‌ها آتش بگیرند از اینکه عده‌ای اهل بیت پیامبر(ص) را دوست دارند. همان حسادتی که الان می‌گوید ما باید در شام، تندیس یزید را درحالی که سر بریدهٔ امام حسین(ع) در دست اوست بسازیم. (خبرگزاری فارس به نقل از گزارشگر «عرب تایمز»/خبر: ۱۳۹۲۰۳۱۵۰۰۰۴۳) همین کسانی که قاتلین ابوالفضل(ع) را تقدیس می‌کنند، می‌جنگند و در این راه کشته می‌شوند و اگر لازم شود حاضر هستند حتی به پیامبر اکرم(ص) هم اهانت کنند. (همان منبع) و همین است که اصلی‌ترین نبرد تاریخ بین و حق و باطل را شکل خواهد داد.

جنس نزاع بنی‌امیه و بنی‌هاشم هم از جنس نزاع ابو جهل با پیامبر(ص) بود/ علت مخالفت با نبوت و ولایت در نامه امیرالمؤمنین(ع) به معاویه

- بعد از اینکه اسلام پیروز شد و مشکل امثال ابو جهل برطرف شد، یک مشکل مشابهی پیش آمد و دعوی بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم مطرح شد. دوباره امیرالمؤمنین(ع) با بنی‌امیه‌ای مواجه می‌شود که می‌گویند: چرا بنی‌امیه باید همیشه کمتر از بنی‌هاشم باشند؟! یزید ملعون هم در کنار سر مطهر امام حسین(ع) می‌گوید: بنی‌هاشم با پادشاهی بازی کردند و الا نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است، یعنی اساس رسالت پیامبر اکرم(ص) را منکر می‌شود! (أَنَّهُ لَمَّا دَخَلَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ عَ وَ حَرَمُهُ عَلَيَّ يَزِيدُ وَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَ وَ وَضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ فَجَعَلَ يَضْرِبُ تَنَائِيَهُ بِمِخْصَرَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: «لَعَيْتَ هَاشِمٌ بِالْمَلِكِ فَلَا / خَبْرٌ جَاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ؛ احتجاج طبرسی/ج ۲/ص ۳۰۷)

- امیرالمؤمنین(ع) تاریخ نزاع حق و باطل؛ از ابلیس تا قابیل و از مخالفین انبیاء الهی تا معاویه را در نامه‌ای که به معاویه نوشتند، اینطور تحلیل فرمودند: ای معاویه، جنس مخالفت تو با من، از جنس مخالفتی است که با پیامبر(ص) شد، و از جنس مخالفت با نوح و هود و همهٔ انبیاء الهی است و از جنس مخالفت و دشمنی ابلیس با آدم و دشمنی قابیل با هابیل است که از جنس حسادت بود؛ ای معاویه تو به ما حسودی می‌کنی. (نَحْنُ أَلْ إِبْرَاهِيمَ الْمَحْسُودُونَ وَ أَنْتَ الْحَاسِدُ لَنَا؛ خَلَقَ اللَّهُ أَدَمَ بِيَدِهِ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ أَسَجَدَ لَهُ الْمَلَائِكَةُ وَ عَلَّمَهُ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَ

اصْطَفَاهُ عَلَى الْعَالَمِينَ فَحَسَدَهُ الشَّيْطَانُ ... وَ نُوحًا حَسَدَهُ قَوْمُهُ إِذْ قَالُوا: «مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ» ذَلِكَ حَسَدًا مِنْهُمْ لِنُوحٍ أَنْ يُقَرِّبَهُ لَهُ بِالْفَضْلِ وَ هُوَ بَشَرٌ، وَ مِنْ بَعْدِهِ حَسَدُوا هُودًا ... وَ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ ابْنُ آدَمَ قَابِيلُ قَتَلَ هَابِيلَ حَسَدًا فَكَانَ مِنْ الْخَاسِرِينَ» (الغارات/ج ۱/ص ۱۱۷)

- بعد از اینکه نزاع بنی هاشم و بنی امیه تمام شد، نزاع «بنی عباس» و «بنی ابوطالب» پیش آمد. جالب اینجاست که بنی عباس خودشان جزء بنی هاشم بودند. یعنی بحث نزاع قومی کنار رفت، و این مخالفت و نزاع در خویشاوندانی که به اهل بیت (ع) نزدیک تر بودند پیش آمد و این نشان می دهد که این نوع از مخالفت و نزاع، همیشه وجود دارد.

مهمترین عامل ولایت‌گریزی چیزی از جنس حسادت است/ مخالفت امروز بعضی‌ها با ولایت به همان دلیلی است که در صدر اسلام با نبوت مخالفت شد/ تفاوت بار روانی پذیرش نظام دموکراتیک و نظام ولایی چیست؟

- **همین الان هم مهمترین عامل ولایت‌گریزی و ولایت‌ستیزی چیزی از جنس حسادت است. تأمل کنید و ببینید که میان بار روانی پذیرفتن یا نپذیرفتن یک نظام دموکراتیک در مقایسه با پذیرفتن یک نظام ولایی چه تفاوتی وجود دارد؟** البته بسیاری از اندیشمندان معتقد هستند و ثابت شده است که نظام دموکراتیک به معنای واقعی کلمه - یعنی اینکه مردم بر سرنوشت خودشان حاکم شوند - در عمل امکان ندارد، بهترین دموکراسی‌ها در عالم به قول خودشان دموکراسی خبیث آمریکا و کشورهای مدعی اروپایی است که جنایت‌های آنها در تاریخ، روی فرعون‌ها و نمرودها و حجاج‌ها و هیتلرها را سفید کرده است! این نتیجه عملی دموکراسی است. **ولی به فرض محال اگر هم دموکراسی قابل تحقق باشد، چرا بار روانی پذیرش دموکراسی راحت‌تر از بار روانی پذیرش ولایت است؟** به عبارت دیگر، با اینکه در یک نظام ولایی بهتر از نظام دموکراتیک مردم از حق تعیین سرنوشت برخوردارند و بر حاکمیت مؤثرترند، چرا بار روانی نظام ولایی برای بعضی‌ها که ادعای مردم‌گرایی هم دارند سنگین‌تر است؟ این به دلیل ناپاکی دل‌هایشان است. اینگونه افراد با اینکه تجربه شکست خورده دموکراسی را می‌بینند که تماماً در خدمت قدرت‌طلبان فاسد قرار می‌گیرد، باز از یک نظام ولایی که بهترین مدافع حق مردم است فراری هستند. **یُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ (نساء/۶۰)** اینها ناشی از چیست؟ چون در پذیرش ولایت، انسان باید ترجیح یک شخص را به خودش قبول کند (آن هم از نظر معنوی) و کسی که طبع ناسالمی نداشته باشد در اینجا با مشکل حسادت مواجه می‌شود.

- این‌طور نیست که این جنس مخالفت، فقط مربوط به دوره انبیاء الهی بوده باشد و در زمان ما خبری از این واقعیت در حیات بشر نباشد، چون بالاخره حسادت امروز هم در میان بشر وجود دارد. فکر کنید ببینید این حسادت نسبت به اولیاء خدا امروز چگونه تجلی پیدا می‌کند؟

- چرا آخرین جنگ تاریخ، قبل از ظهور دوباره سر همین موضوع شکل می‌گیرد؟ چرا باز هم باید یک کسی به نام «سفیانی» خروج کند و به مخالفت با امام زمان (ع) برخیزد؟ ظهور دین، برای پاکی انسان‌ها از بدی‌هاست ولی آیا همه بدی‌ها با هم یکسان هستند؟ وقتی در تاریخ حیات بشر نگاه می‌کنیم، می‌بینیم بدی‌های دیگر به اندازه «حسادت نسبت به ولایت» وزن ندارند. آیا این موضوع

بی‌دلیل نخ داستان‌های انبیاء الهی در طول تاریخ می‌شود؟! (همانطور که امیرالمؤمنین(ع) این سیر را در نامه خود به معاویه ذکر می‌کنند) پس چرا باید از این بدی مهم غفلت کنیم؟!

- فعلاً نمی‌خواهیم به علل دشمنی با پیامبر(ص) بپردازیم، فقط به این نکته اشاره می‌کنیم که خداوند زمینه‌ای را ایجاد کرد تا رسول خدا(ص) در جایی مبعوث شود که خالص این علت دشمنی به خوبی دیده شود، و هر کسی که می‌خواهد تاریخ اسلام را ببیند باید این علت دشمنی را به صورت محور اصلی ببیند.

بعضی‌ها غربزده و شرق‌زده به تاریخ اسلام نگاه می‌کنند و تحلیل‌های اشتباه دارند

- در جریان مبارزات انقلاب اسلامی در کشور خودمان، بعضی‌ها از دیدگاه کمونیست‌ها یا مارکسیست‌ها تاریخ اسلام را تحلیل می‌کردند و می‌گفتند: «پیامبر(ص) از طبقه محروم جامعه بود! فئودال‌ها و سرمایه‌دارها در مقابلش ایستادند و بعد پیامبر(ص) آمد و برده‌ها را حرکت داد و ارباب‌ها را نابود کرد و ...» در حالی که این تحلیل درستی نبود، اصلاً خود پیامبر(ص) از طبقه محروم جامعه نبود، همسر پیامبر(ص) از ثروتمندترین افراد مکه بود، و پیامبر(ص) از اقشار بالای جامعه بودند.
- باید تاریخ را درست نگاه کنیم و تحلیل درستی از آن داشته باشیم. بعضی‌ها غربزده و شرق‌زده به تاریخ اسلام نگاه می‌کنند و به تحلیل‌های اشتباهی می‌رسند. امروز هم کم نیستند کسانی که مایلند تاریخ اسلام را لیبرالیستی تفسیر و تحلیل کنند.

در کربلا هم قایلیان بودند که هایلیان را کشتند

- در کربلا هم امام حسین(ع) دعوا را به اصل ماجرا کشاند و یزید و اهل کوفه و بحث‌های سیاسی فرعی را کنار گذاشت و در وسط میدان، سخن آخر را چنین بیان فرمود: «آیا من پسر پیغمبر(ص) هستم یا نه؟ آیا من پسر فاطمه زهرا(ع) دختر پیامبر(ص) هستم یا نه؟ آیا من پسر علی بن ابیطالب(ع) هستم یا نه؟» وقتی حضرت این را فرمود، آن نامردان جواب دادند، اصلاً ما به خاطر بغض و کینه نسبت به علی(ع) می‌خواهیم تو را بکشیم!..(الی ان اتھی کلامه لهم بقوله: فبم تستحلون دمی؟ أجابوه بقولهم: بغضا لأبيک؛ منهاج البراعة/ ۱۸/ ۱۸۵)
- اباعبدالله(ع) در روز عاشورا این واقعیت را به همه نشان داد، تا بدانیم تیرهایی که به سینه اباعبدالله(ع) برخورد کرد از کمانی که کینه امیرالمؤمنین(ع) را داشت برخاسته است. یعنی در کربلا قایلیان بودند که هایلیان را کشتند ...

